سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 22

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْـحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ و دَهرَ الداهِرينَ.

(وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُون) [1]

شاعری شعری برای مقصودی گفته است و من همان شعر را مفتاح مطلب خودم قرار می‌دهم.

می‌گوید:

خَنفَسا و مگس حمار قبان　　　همه با جان و مهر و مه بی‌جان

مقصود شاعر این است:

خدای متعال به مگس روح و جان داده است، به خنفسا روح داده است، خنفسا آن حیوانات سیاه کثیفی که در پشکل‌ها زندگی می‌کنند، حیات و زندگی آن‌ها به بوی بد پشکل است که اگر یک ذره عطر به بینی آن‌ها برسد، فوری آن‌ها می‌میرند.

مخلوقات خدا نوع عجیبی هستند. متضاد هستند.

اگر یک ذره بوی تعفن به بینی ما برسد، متنفر و متاثر می‌شویم و ناخوش می‌شویم، چه بسا که می‌کشد. و این حیوان ارتزاقش و لذت بردنش از بوی کثافت و گند پشکل‌ها است. مثل این‌که اگر دست ما به آتش برسد، می‌سوزد ولی سمندر حیوانی است که زندگی و کیف و لذت او در آتش است. ما در آب بیافتیم غرق و هلاک می‌شویم، ماهی حیاتش به آب است. خداوند از این ضد و نقیض‌های در خلقت را دارد.

می‌گوید: این حیوان کثیف متعفن که پست‌ترین حیوانات است، از حیث و ذوق و سلیقه که در پشکل‌ها زندگی می‌کند، خدا به او جان داده است، روح مدبری که بدنش را تدبیر کند و بدنش را به حرکت بیاورد و این‌طرف و آن‌طرف ببرد. خدا به این حیوان روح داده است ولی به آفتاب و به ماهی که درخشنده هستند و به این عظمت هستند، آیا به این‌ها جان و روح نداده است؟ حاشا و کلا!

این مقصود شاعر از این شعر است.

حالا من همین شعر را مفتاح مطلب خودم قرار می‌دهم.

می‌گویم: خداوند متعال به پشه جان داده است، به مگس روح داده است، به ذرات و حیوانات کوچکی که با میکروسکوپ دیده می‌شوند و در آب و هوا هستند، به این‌ها خدا جان و روح مدبر داده است، به این عالم بزرگ، به این گون کبیر، که یک بچه کوچک آن، زمین ما است.

این آفتاب مثل مادر می‌ماند، بچه‌هایی می‌زاید، یکی از بچه کوچک‌هایی که زاییده است، زمین ما است. کمربند زمین 6600 فرسخ است، 40 هزار کیلومتر دور این زمین است، زمین به این بزرگی بچه کوچک آفتاب است، بچه‌های بزرگ‌تر از این دارد و آن‌ها را نگه‌داشته است. بچه را از بغل خود پرتاب کرده است ولیکن در مسافت معینی به قوه جاذبه نگه داشته است. این‌ها دور خودشان می‌چرخند، دور مادر می‌چرخند، خود مادر هم در حرکت است. (وَ الشَّمْسُ تَجْري لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليم) [2] یا به قرائت اهل البیت: (لا لِمُسْتَقَرٍّ لَها). این مادر و بچه‌هایش در دریای عمیق که در دعای سمات می‌خوانید: «وَ انْزَجَرَ لَهَا الْعُمْقُ الْأَكْبَر» [3] عمق اکبر این فضایی است که به قول متجددین، سیال اِتِر تعبیر می‌کنند، این فضای بی‌پایانی که در کهکشان ما است، این آفتاب با بچه‌هایش و این مادر با بچه‌هایش به سمت ستاره ؟؟؟ 8:20 حرکت می‌کنند.

خدایی که به مورچه جان می‌دهد، روح مدبر می‌دهد، یک روح بافهمی داده است که آن روح بدن مورچه را حرکت می‌دهد، این‌طرف و آن‌طرف می‌برد، اتفاقا حیوان حریصی هم هست. به اندازه حرص مورچه شما در حیوانات پیدا نمی‌کنید. تمام عمرش که معلوم نیست به دو سال برسد و خوراک او هم بسیار اندک است، از بوی اشیاء ارتزاق می‌کند، سر تا پای دو سال عمر مورچه را یک سیر گندم کفایت می‌کند، ولی آن‌قدر حریص است که یک انبار گندم را خالی می‌کند و می‌برد، عجیب حیوانی است. و چه شعوری خدا به او داده است. گندم‌ها را که می‌برد نصف می‌کند، برای این‌که اگر درسته باشد رطوبت زمین آن را نصف می‌کند و بعد، از مصرفی که او دارد می‌افتد.

نصف می‌کند و در تابستان با آفتاب خوب می‌سوزاند که قابل سبز شدن نباشد، آن‌وقت می‌برد در سیلویی که در خانه‌اش درست کرده است انبار می‌کند.

بعضی گیاه‌ها و بذرها هستند که این‌ها اگر نصف هم بشوند باز هم سبز می‌شوند، آن‌ها را 4 قسمت می‌کند که خوب بسوزند و سبز نشوند.

سیلویی را هم که درست کرده است در وسط است، زیر آن خالی است و هواکش دارد که رطوبت نگیرد، خانه‌اش هم دو درب دارد که اگر از یکی درها سیل آمد، از در دیگر فرار کند.

اگر یک روزی فرصت باشد من در مورد شعور حیوانات بلکه در شعور جمادات هم صحبت می‌کنم.

خدا به این مورچه به این کوچکی که هزار تا آن را زیر یک پا لگد می‌کنید و از بین می‌برید، به او روح مدبر داده است، روح با شعور، که به اندازه زندگی و اداره او، روحش می‌فهمد، و آن روح بدن را حرکت می‌دهد، به جنبش و جوشش می‌آورد، به این در و آن در می‌اندازد، به حمل ارزاق و آوردن سیلو و نگه‌داشتن می‌کند.

آن‌وقت این عالم به این عظمت را و این زمین به این بزرگی را، مادر این زمین و خواهر و برادرهای این زمین، زهره، عطارد، مشتری، این‌ها خواهر و برادرهای این زمین هستند، آیا خدای متعال به این‌ها روح مدبر نداده است؟

حاشا و کلا.

یک کلمه این‌جا عرض کنم. در 5 یا 6 روز قبل مفصل این بحث را کردم، ولی با یک اسلوب دیگری.

خدای متعال قادر بر هر چیزی است. هر شیئی که ممکن باشد، متعلق قدرت خدا است، (إِنَّ اللهَ عَلی كُلِّ شَيْءٍ قَدیر) [4] ولیکن خداوند کارها را روی حکمت نهانی که دارد با یک اسلوب معینی می‌کند، « ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» [5] خدا می‌تواند بنده را دفعتا ایجاد کند، ولی از طریق پدر و مادر ایجاد می‌کند، خدا می‌تواند بدن من را نشو و نما بدهد، بنده من را بزرگ کند، به حرکت بیاورد، ولی از طریق روح من می‌کند، به من روح مدبر می‌دهد، آن‌وقت به روح من فهم می‌دهد، شعور می‌دهد، عقل عملی می‌دهد، و روح من را تقویت می‌کند تا روح من بدن من را حرکت بدهد، تا روح من بدن من را حرکت بدهد، روح من که بدن من را حرکت می‌دهد به حول خدا است، به قوه خدا است، به اذن خدا است، روح من که به حقایقی عالم است، این به تعلیم خدا

است، به افاضه خدا است علم را، خدا بدن را از طریق روح مدبر چاق و فربه می‌کند، خدا بدن را به حرکت و سکون وامی‌دارد ولی از طریق روحی که به این بدن عطا کرده است.

آن‌وقت این عالم را که می‌چرخاند، این سیارات و نیرات و این حرکت‌های عجیب و غریبی که دارند که اگر شرح بدهم مبهوت می‌شوید، چه حرکت‌هایی در این کرات است و از مجموع این حرکات چه آثار و نتایج کلی در این کون کبیر گرفته می‌شود.

خدا این بدن بزرگ را بی‌روح گذاشته است؟

حاشا و کلا.

برای این عالم هم روح خلق کرده است و روح این عالم هم عبارت از آن است که حکمای پهلوی تعبیر به کدبانو و کدخدای طبیعت می‌کردند.

بین 1500 تا 2000 سال قبل، یک‌دسته دانشمندانی در ایران پیدا شدند و به قول بسیاری از بزرگان مورخین این‌ها اهل قوچان مشهد بودند، پهلوی‌ها اهالی قوچان بودند، پارت‌ها که سلسله سلاطین اشکانیان را تاسیس کردند اهل قوچان بودند، پرتو، پهلو، ؟؟؟ 15:10 بعد پهلوی شدند. سلاطین پارت قوچانی بودند، اشکانیان که اسم پدر بزرگ آن‌ها اشک بوده است، اهل قوچان بودند. آن‌وقت یک دسته دانشمندانی در بین این‌ها پیدا شد به نام حکمای پهلوی.

«البهلویون وجود عندهم حقیقه ذات تشکک تعم» که حاج ملاهادی سبزواری می‌گویند این‌ها هستند.

آن‌وقت این حکمای پهلوی که بر حکمای هند هم تفوق جسته‌اند و تا درجه‌ای هم‌دوش حکمای یونان رفتند، این‌ها قائل هستند که این عالم یک کدبانویی دارد.

کدبانو زنی است که منزل را اداره می‌کند، خوشا به حال کسی که کدبانوی خانه‌اش عاقل باشد، عاقله باشد، کلفت را به راه می‌برد، نوکر را به راه می‌برد، بچه‌ها را به راه می‌برد، شوهر را به راه می‌برد، آشپزخانه را اداره می‌کند، زیاد اسراف و تبذیر و خراب‌کاری نمی‌کند. این را کدبانوی خانه می‌گویند.

کدخدا هم کسی است که کارهای قلعه و اهالی قلعه را تدبیر می‌کند، او را کدخدا می‌گویند. حکمای پهلوی روی موازین و دلائل عقلی، قائل بودند که این عالم کدبانو دارد، کدخدا دارد، و آن کدخدا و کدبانو این عالم را می‌چرخاند و به آن‌چه که صلاح و هدف کمال این‌ها است این‌ها می‌رساند.

همین‌که حکمای پهلوی اسم آن را کدبانو گذاشته‌اند و حکمای اشراق به نام کلمه قدسیه الهیه تعبیر می‌کردند، همین را دین اسلام و بخصوص مذهب شیعه.

ما این مذهب را بی‌جهت اختیار نکرده‌ایم، ما به صرف تقلید، چون پدر و مادر ما شیعه بوده‌اند و ما هم شیعه هستیم، شیعه نشدیم، بنده خودم را عرض می‌کنم.

بنده سیر علمی در مباحث اعتقادی زیاد کرده‌ام، دیدم که شیعه هرچه را از اصول و ارکان مذهب دارد می‌گوید مطابق موازین عقل است، مطابق حرف‌های حکما و دانشمندان است، لذا آن را قبول کردم.

اگر همین موازین را در غیر این مذهب می‌یافتم و یا بیابم، آن مذهب را قبول می‌کنم.

مذهب شیعه است که می‌گوید: دنیا دائما باید یک روح کلی داشته باشد.

مذهب شیعه است که می‌گوید: این عالم یک لحظه بی‌کدبانو نیست. از زمان خلقت بشر، آدم ابوالبشر تا الان و تا روز قیامت، یک لحظه این عالم بی‌کدبانو نمی‌شود.

کدبانو کیست؟

این کدبانو اسامی مختلف دارد. حکمای مشائی به عقل فعال تعبیر می‌کنند، اشراقیون، کلمه قدسیه الهیه تعبیر می‌کنند، حکمای پهلوی، کدبانو و کدخدا تعبیر می‌کنند.

اسلام و شیعه می‌گوید: اسم آن کدبانو حجت الله است. تا وقتی‌که پیغمبر در دنیا بود، کدبانو این عالم و روح کلی این عالم که تمام جنبش‌ها و جوشش‌ها باذن الله به دست او بود، پیغمبر بود. پیغمبر که از دنیا رفت می‌گویند کدبانو باید باشد، محرک ارض و سما و مدبر ارض و سما به اذن خدای سبحان باید باشد، و تا قیام قیامت خواهد بود و لحظه‌ای زمین از او خالی نمی‌شود.

این حرف، اعتقاد شیعه است و این حرف مطابق موازین علمی است که حکماء پهلوی و مشائی و اشراقی گفته‌اند، مذاهب دیگر این حرف را ندارند. مسالک و مذاهب دیگر اصلا قائل به این مطلب نیستند، حتی خود پیغمبر را هم یک انسانی می‌دانند که کمی بهتر از ما است. می‌گویند: پیغمبر یک آدمی مثل ما بود، نهایت یک مقدار پاک‌تر بود، خدا به او وحی می‌کرد. دیگر این حقایق ولایت کلیه که ما در پیغمبر قائل هستیم و روح پیغمبر را روح ارواح و جسد او را حسد اجساد می‌دانیم «و بهم تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن» می‌گوئیم، این را نه مذاهب دیگر اسلام و نه ادیان

غیر از اسلام، هیچ‌کدام قائل نیستند، و همین دلیل بر این است که آن‌ها بر حق قابل از برای قبول نیستند.

زیرا اصول و ارکانی را که عقل لازم می‌داند آن‌ها به آن ملتزم نیستند، و اگر ملتزم به ارکانی و اصولی نشدند که عقل به آن‌ها ملتزم است، قابل قبول و پذیرش نیست. مذهب شیعه است که ملتزم به این اصول است، مذهب شیعه است که می‌گوید: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّة» [6] ، مذهب شیعه است که می‌گوید: لحظه‌ای زمین و آسمان اگر از حجت الهیه خالی باشند، زمین از هم می‌پاشد، اهل خود را فرو می‌برد، به کل از بین می‌رود، «اهل الارض» تنها ما نیستیم.

این نکته را برای فضلاء بگویم.

«لَوْ لَا الْحُجَّةِ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» [7] که کلام امام باقر7 و امام صادق7 و ائمه: دین ما است.

عجب مردانی بودند، به خدا خالی از تعصب می‌گویند، به قرآن عظیم خالی از نظر و اغراض شخصی می‌گویم.

اصلا این 12 امام ما اگر هیچ دلیلی نداشته باشیم بر این‌که این‌ها حجج الهیه هستند، جز همان کلماتی که از آن‌ها نقل شده است، کافی است. هر دو سطر از کلمات آن‌ها کافی است برای این‌که ما، آن‌ها را حجت الهیه بدانیم.

زیرا می‌بینیم کلمات مثل فولاد است و پشت آن به کوه عقل است. هرچه را که عقل گفته است، این‌ها هم گفته‌اند. ادیان دیگر این‌طور نیست، مذاهب دیگر این‌طور نیست. بروید و دقت کنید. مطالعه علمی بکنید.

می‌گوید: «لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» اگر حجت یک لحظه نباشد زمین اهل خود را از بین می‌برد، اهل زمین ما که تنها نیستیم، ما یک دسته از اهل زمین هستیم، حیوانات دسته دیگر هستند که بیشتر اهل زمین هستند، گیاه‌ها دسته بیشتر از حیوانات هستند و آن‌ها هم اهل زمین هستند، معدن‌ها، یاقوت‌ها، فروزج‌ها، عقیق‌ها، دُرها، الماس‌ها، زمردها، این‌ها همه اهل زمین هستند، همه موجودات این زمین اهل زمین هستند، حضرت می‌فرماید: اگر حجت نباشد، آن روح مدبر، آن کدبانو و کدخدا نباشد، اهل زمین از بین می‌روند، یعنی زمین نیست می‌شود، آسمان هم همین‌طور.

این چیست؟ این همان موضوعی است که حکمای پهلوی گفته‌اند، این همان موضوعی است که حکمای اشراق در رصدهای روحانی و زیج‌های معنوی نشسته‌اند و مشاهده و مکاشفه کرده‌اند و

گفته‌اند، این همان موضوعی است که حکمای مشاء در مقام بیان عقول عشره، عقل عاشر، عقل فعال، گفته‌اند، این همان موضوع است.

این برای مذهب ما است.

ان‌شاءالله اگر دو یا سه شب دیگر زنده بمانم، وارد بحث رسالت ان‌شاءالله می‌شوم، یک‌مقدار در مورد پیغمبر خواهم گفت، گوش بدهید و بشنوید. ببینید که شیعه در مورد پیغمبر چه می‌گوید، چطور پیغمبر را توصیف و تعریف می‌کند. اگر در یک مسلک و مذهب و روش دیگری یافتید که این‌طور از پیغمبر تمجید کرده باشند، بنده به آن روش می‌روم.

پیغمبر ما یک آدم بیابانی، ابن القِفار، به قول مستر ؟؟؟ 25:40 انگلیسی که از پیغمبر تعبیر به ابن القِفار می‌کند. پیغمبر ما یک بچه بیابانی و بچه حجازی که فی الجمله آدم خوبی بوده است، 4 تا آیه قرآن به او نازل شده است، همین نیست. حواس تو کجا است.

پیغمبر ما یک موجودیتی عظیمی و یک وجود نفیس شریفی است که این عالم جسمانی دور انگشت او مثل انگشتر می‌چرخیده است و می‌چرخانده است. پیغمبر ما این است. دارای مقام ولایت کلیه است. بی‌خود نگفته‌اند که نبوت به این پیغمبر ختم شد، اگر این پیغمبر هم همین‌طوری بود که دیگران تعریف می‌کنند که یک آدم خوبی بوده است و 4 تا آیه به او نازل شده است، این اشرف ممکنات نمی‌شد، این خاتم دائره نبوت نمی‌شد. این معلوم می‌شود که یک موجود عظیم و عجیب دیگری است.

وقتی‌که پیغمبر از دنیا رفت، امیرالمومنین7 مشغول غسل دادن او بود، در غسل پیغمبر، علی بود و عباس بود و یک یا دو نفر از بچه‌های عباس بودند، فرد دیگری نبود. مشغول غسل دادن پیغمبر شد. اشک می‌ریخت و پیغمبر را غسل می‌داد، می‌توانم بگویم که به اندازه‌ای که به بدن پیغمبر آب می‌ریخت همان‌قدر هم اشک به بدن پیغمبر می‌ریخت. گریه می‌کرد و پیغمبر را غسل داد. بعد هم کفن کرد. از یاران پیغمبر، علی7 بود و عباس بود و یک یا دو نفر از بچه‌های عباس بودند. غسل داد و کفن کرد و بعد یک کلماتی امیرالمومنین7 گفت.

آن کلمات عجیب است. من بی‌اطلاع صِرف صرف از پاره‌ای از مبانی حکمی و عرفانی نیستم، درس آن را خواندم. بزرگان حکمای در مقابل همین دو سطر از کلمات علی بن ابیطالب7 زانو به زمین زده‌اند.

هرچه می‌گویم روی مبنا و مدرک علمی دارم به شما تحویل می‌دهم.

بزرگ فیلسوف شرق که 400 سال است فلسفه شرق را در قبضه گرفته است و هرکس بعد از او آمده است مقلد او و شاگرد او بوده است و غرب در مقابل او زانو به زمین زده است، یعنی ملاصدرای شیرازی، او به عبارات علی بن ابیطالب7 که می‌رسد، یک سطر عبارت عربی علی را نقل می‌کند، دو ورق مطلب می‌نویسد، بعد هم می‌گوید: من که سهل است، پدر جد من هم نمی‌تواند به عمق کلام علی7 برسد. علی7 این است.

ما علی بن ابیطالب7 را تنها به شجاعت و پهلوانی و این‌که عمرو بن عبدود را کشته است و مرحب خیبر را کشته است و در بدر و حنین و احد جنگ می‌کرده است، تنها به این مقام او را نمی‌ستاییم، این یک شان کوچکی از شئون علی بن ابیطالب7 ما است.

پهلوان بودن و شجاع و دلیر و دلاور بودن او، این یک کمی از مقامات علی7 است، بزرگی مقامات علی7 به علم علی7 است.

من می‌گویم؟ من چه قابلیتی دارم که بگویم، بنده یک بچه طلبه‌ای هم نیستم، بزرگان فلاسفه دنیا می‌گویند. به شما هم ماخذ نشان می‌دهم.

شرح اصول کافی که آخوند ملاصدرای شیرازی نوشته است. تفسیری که ملاصدرای شیرازی نوشته است. ببینید در خطبه‌های توحیدی علی بن ابیطالب7 که می‌رسد، دو سطر از خطبه‌های توحیدی علی بن ابیطالب7 را ذکر می‌کند، دو ورق مطلب می‌نویسد، از مبانی علمی و عقلی و فلسفی، بعد هم می‌گوید: من که سهل است، بزرگان عالم کوچک هستند از این‌که به عمق کلمات علی7 برسند.

علی7 این است.

این است که ما نوکر قنبر او هستیم، این است که ما خاک پای ؟؟؟ 30:25 او را برمی‌داریم و به چشم خود، طوطیا می‌کنیم. او ملا است! ملا است! و بنده خدا است.

بندگی او را ان‌شاءالله در شب‌های نزدیک به احیاء خواهم گفت که چه بندگی‌هایی دارد.

بنده خدا، ملا.

البته شجاع هم بوده است، پهلوان هم بوده است.

دو سطر در کنار بدن پیغمبر گفت. کتاب‌ها در اطراف این دو سطر باید نوشته شود.

اول این بود:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا اول العدد» [8] بزرگان عالم عاجز هستند که همین مطلب را از جنبه علم تحلیل ببرند و شرح و بسط بدهند.

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا اول العدد و صاحب الابد»

می‌گوید: اول عدد است، مبدا اعداد است. مبدا اعداد، مادر همه اعداد است.

یک، مبدا عدد است. یکان، دهگان، صدگان می‌گوئید. آحاد و عشرات و مئات.

یک، اول عدد است. دو تا، دو تا یک است. پس دو همان یک مکرر است. سه تا چیست؟ سه تا یک است. ده تا چیست؟ ده دانه یکی است. برو تا میلیارد و بالاتر و تریلون و کاتریلون، به هرجا بروی همان یکی است، همان یکی است که تطور دارد. همان یکی است که روح همه است، همان یکی است که متجلی در همه است.

احد است و اگر تو بشماری　　　واحدیت رساندت به هزار

همه یک قطره است این دریا　　　همه یک دانه است این خروار

یک خروار گندم چیست؟ یک دانه گندم، دو شده است، سه شده است، صد شده است، هزار شده است، همان یک، دائم تکرار شده است و خروار شده است.

همه یک قطره است این دریا　　　همه یک دانه است این خروار

اسب و پیل و پیاده و فرزین　　　به تن واحد آن سپهسالار

این‌ها حرکت‌های شطرنجی است.

روح ولایت کلیه پیغمبر، جان جهان است. این پیغمبر اسلام است. این یک نمی از یم مقامات پیغمبر است. این یک سر سوزنی از اقیانوس آتلانتیک مقامات پیغمبر است. این پیغمبر خاتم است، این است که او را معراج جسمانی می‌برند، اگر پیغمبر هم مثل سائرین بود، همین اندازه یک آدم خوبی بوده است، 4 تا آیه قرآن به او گفتند، این چه شد؟

عیسی7 از او بالاتر است، عیسی7 روح الهیه است و به نفس غیبی به دنیا آمده است، پیامبر پدر جسمانی داشته است.

اگر پیغمبر همین باشد که رفقای ما تعریفش می‌کنند که موسی7 از این پیغمبر بهتر است، زیرا (كَلَّمَ اللہ مُوسی تَكْلیما) [9] در طور، از شجره جلوه خدا بر موسی7 شد. چه می‌گوئی؟

سال‌ها باید زانو بزنند، در مکتب امام جعفر صادق7 و امام محمدباقر7 تا یک ذره پی ببرند که این پیشوایان چه دارند می‌گویند، اگر فرمایشات این‌ها را فهمیدند، آن‌وقت یک ذره پی می‌برند که پیغمبر کیست.

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا اول العدد و صاحب الابد» تا به ابد هست. «وجه الله الباقی بعد فناء کل شیء» آن هم باقی به بقاء الله به قول ملاصدرا نه به ابقاء الله. تا در قیامت کبری و فناء کلی دنیا، آن فانی نشود، باقی به بقاءالله.

این نکته خیلی دقیق بود، اهل حکمت می‌فهمند که چه گفتم.

پیغمبر این است.

یک زیارتی بنام زیارت جامعه کبیره است. دو زیارت داریم که خیلی معتبر هستند، یکی مفصل است و یکی مختصر است. مفصل آن بنام زیارت جامعه کبیره، مختصر آن بنام زیارت امین الله است. پیشوایان و ائمه ما به ما دستور دادند که در مقابل قبور ائمه: این زیارت را بخوانید. از علی بن ابیطالب7 تا امام حسن عسکری7، هر 11 تا امام، هم زیارت امین الله می‌شود، خواند، هم زیارت جامعه. نهایت زیارت جامعه که می‌خوانیم، در عبارت «وَ إِلَی جَدِّكُمْ بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِين» [10] در زیارت امیرالمومنین7 باید بگوییم: «وَ إِلَی اخیک بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِين» . در امام حسن7 و امام حسین7 و تا برسد به حضرت عسکری7 «وَ إِلَی جدکم بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِين» .

این زیارت جامعه عجیب است.

مضامین زیارت جامعه خودش دلالت می‌کند بر این‌که این زیارت صادر از مخزن‌های وحی است، این زیارت صادر از دستگاه وحی ائمه است.

در این زیارت چند تا عبارت است. این‌ها را برای فضلای مجلس می‌گویم.

در عبارت است:

گواهی می‌دهم که شما چنین و چنان هستید، یک شرحی از مقامات این‌ها را ذکر می‌کند. بعد می‌گوید: «وَ أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُور»

آقایان فضلا در موقع خواندن زیارت جامعه فکر کردید که معنی این عبارت‌ها چیست. در مقابل قبر علی بن ابیطالب7 می‌ایستید، در مقابل قبر امام جعفر صادق7، امام محمد باقر7، البته اگر اجازه بدهند.

الهی خدا بعضی‌ها را هدایت کند. نمی‌گذارند که آدم زیارت حسابی سر قبر ائمه: بکند.

اگر زیارت جامعه را در برابر قبر این‌ها می‌خوانی، وقتی به این عبارت می‌ایستید فکر کردید که چه دارید می‌گوئید؟

شهادت می‌دهم ای علی7، ای امام حسن7، ای امام حسین7، ای امام باقر7، شهادت می‌دهم که روح شما در ارواح است، جسم شما در جسم‌ها است، قبر شما در قبرها است، اسم شما در اسم‌ها است.

یعنی چه؟

اسم من هم در اسم‌ها است، حسن و تقی و نفی و احمد چهارباغی و محمود مشهدی. جسم بنده هم در جسم‌ها است. الان 500 نفر زن و مرد نشسته‌اند، یکی هم بدن بنده در میان بدن‌ها است. قبر بنده هم که بعد از 300 سال بمیرم، در قبرستان است، در بین قبرها است.

شوخی کنم، به قول فوکلی‌ها یک پرانتز کوچک باز کنم و ببندم.

یک‌وقتی من بالای منبر گفتم که ان‌شاءالله بعد از 120 سال عمر طبیعی به بهشت خواهید رفت، یک پیرمرد 80 سال دیدم که آن‌جا غرغر می‌کند و با خودش یک چیزهایی بلند بلند می‌گوید و دیگران هم گوش می‌دهند.

گفتم: چه می‌گویی؟ گفت: شاه بخشیده است شاه بچه چرا بخل می‌کند؟ گفتم: نفهمیدم. گفت: خدا تا 250 سال عمر داده است، در روزنامه‌ها می‌نویسند، خدا عمر می‌دهد و تو بخل می‌کنی؟ چرا می‌گویی 120 سال عمر طبیعی؟

یک زمانی در روزنامه‌ها می‌نوشتند که چه کسی مثلا در ترکیه و روسیه و چین، 180 سال و 240 سال عمر کرده است.

فهمیدم چه می‌گوید. «یشیب ابن آدم و یشب فیه خصلتان الحرص و طول الأمل» [11] هرچه آدم عمرش طولانی می‌شود، آرمان‌های درازتری دارد، پیرمردها بیشتر مایل هستند که عمر دراز کنند تا جوان‌ها.

گفتم: خدا بعد از 300 سال عمر طبیعی ان‌شاءالله شما را به بهشت ببرد. دیدم که خوشحال شد و خندید!

بنده هم که بمیرم و من را دفن کنند، قبر من در قبرها است. قبر همه در قبرها است، اسم همه در اسم‌ها است، جسم همه در جسم‌ها است، روح همه در روح‌ها است. این چیست که در زیارت جامعه در مقابل این 11 نفر، از علی بن ابیطالب7 تا امام حسن عسکری7 می‌ایستید و می‌گوئید:

گواهی می‌دهم که، آسمان‌ها و زمین‌ها به برکت شما خلق شده است، شما انواری در عرش خدا بودید، خدا شما را نازل کرد.

مقامات را می‌گویید تا شهادت می‌دهم که روح شما در روح‌ها است و جسم شما در جسم‌ها است، نفس شما در نفس‌ها است، اسم شما در اسم‌ها است.

چه شد؟ اسم شما در اسم‌ها است؟ قبر شما در قبرها است؟ این مقامی است؟

این را باید بفهمید.

به اصطلاح اهل علم این ؟؟؟ 42:40 ظرف و مظروف جسمانی نیست، ؟؟؟ ملک و ملکوتی است.

می‌گویند فلانی روح در بدن دارد، این روح در بدن مثل آب توی کاسه نیست. می‌گویند: آب در کاسه است، پلو در دیگ است، رزقکم الله جمیعا! این یک در و ؟؟؟ است که آب در کاسه است، پلو در دیگ است، شما در مسجد هستید، این یک در است، این را ؟؟؟ ظرف و مظروف می‌گویند. یعنی کاسه ظرف است و آب مظروف آن است، کاسه احاطه کرده و آب را در داخل شکم خود گرفته است. یعنی دیگ ظرف است، ان برنج‌های پخته‌ای که در ته چین هم در آن است، خدا به همه شما در افطارهای ماه رمضان نصیب کند، آن مظروف آن است، این ؟؟؟ جسمیه است.

اما می‌گویند که فلانی روح در بدن دارد، عقل در سر دارد. عقل که مثل نخود و کشمش نیست و سر هم مثل ظرف باشد که عقل در آن باشد. فلانی روح در بدن دارد، روح که مثل نخود و کشمش و آب نیست که در ظرف کنند و بدن هم مثل ظرف نیست.

؟؟؟ دیگر است.

یعنی چه؟

؟؟؟ ملکوتی در ملک است، یعنی این دارای روح است، یعنی محاط روح است. می‌گویند که نور در این چراغ است: نور در چراغ نیست، چراغ در نور است.

این‌جا مثال بگویم:

لامپ را ملاحظه بفرمائید، نور داخل لامپ نیست، اشتباه نکنید، و لو می‌گویند نور در چراغ است، اما نور در چراغ نیست، چراغ در نور است، نور، لامپ را احاطه کرده است، مخصوصا سیم پلاتین را، آن نور گرفته سیم را و در خودش غرق کرده است.

اما در اصطلاح می‌گویند: نور در چراغ است، روشنایی در این چراغ است.

روح و بدن هم تقریبا همین‌طور است، روح در بدن نیست، بدن داخل روح است.

قربانت بروم امام صادق7، ای ملای عوالم، نه تنها این عالم.

وقتی سوال از روح پرسیدند، فرمود: «الروح جسم لطیف البس قالبا کثیفا» [12] بعد فرمود: روح نسبت به بدن مثل مِکبّه است. مکبه دری است که بالای یک چیزی می‌اندازند که خوب تمام اطرافش را می‌گیرد آن را مکبه می‌گویند.

می‌گوید: روح بالای بدن است و تمام بدن را گرفته است. داخل و خارج بدن غرق در روح است، نه این‌که روح غرق در بدن باشد.

بله، مغز سر در بدن است، در جمجمه است، مغز قلم در استخوان ما است و در قلم ما است، ریه و شش در بدن است، کبد و قلب و معده در بدن ما است، مثل آب که در کاسه است، آن‌ها هم در بدن است.

اما روح در بدن مثل این در نیست، یک نوع در دیگری است، روح در بدن یعنی محیط بر بدن است، یعنی بدن در آن غرق است، یعنی بدن را او می‌چرخاند، این معنای ؟؟؟ است. ؟؟؟ را ؟؟؟ ملک و ملکوتی. آن ؟؟؟ آب در ظرف، نخود و کشمش در بشقاب، آن را می‌گویند ؟؟؟ ظرف و مظروفی.

این‌که می‌گویید: ای علی7، شهادت می‌دهم که ارواح شما در ارواح است، ای امام صادق7 و باقر7، ای امام زین‌العابدین7، ای امام جواد7، ای حضرت رضا7.

خدایا به حق حضرت رضا7 همه این جمع را به زیارت امام رضا7 مشرف بفرما.

مقابل قبر او می‌ایستی و می‌گویی که: شهادت می‌دهم که روح شما در روح‌ها است، جسم شما در جسم ها است، اسم شما در اسم‌ها است.

؟؟؟ ملک و ملکوتی است، یعنی روح شما، روح ارواح است، یعنی جسم شما، روح اجسام است، یعنی جسم شما، جسم ملکوتی شما تمام اجسام را در خودش غرق کرده است و همین‌طور هم هست.

ان‌شاءالله برای شما یک روز یا یک شب، چه پیش بیاید، مفصل بیان خواهم کرد اجسام لطیفه این بزرگواران را که ماده اولیه آن‌ها، آن است. در رتبه روح ما است. جسم ملکوتی آن‌ها در رتبه روح ما است، در مرتبه روح ما است، روح ما از فاضل طینت آن‌ها خلق شده است. لذا آن بدن‌ها چون در مرتبه روح ما است، به منزله روح است برای بدن‌های ما که اگر در دنیا، این نکته خیلی دقیق است، فضلا یاد بگیرید. که اگر در دنیا لحظه‌ای باشد که بدن امامی در دنیا نباشد همه بدن‌ها از هم می‌پاشد.

مخصوصا روایت داریم که قبر آن‌ها هم همین‌طور است، اگر در روی زمین قبر ولی خدایی نباشد، همه قبرها مضمحل می‌شوند، روایت داریم.

پس بدن آن‌ها در رتبه روح برای بدن ما است، یعنی روح بدن ما است، «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ» یعنی جسدهای شما روح جسدها است، اسم‌های شما، روح اسم‌ها است.

اسم این‌جا، اسم لفظی مراد نیست، اسم به معنی سِمت و نشانه و علامت و خصوصیات است.

علم آن‌ها، روح علم ما است، قدرت آن‌ها، روح قدرت ما است، رحمت آن‌ها روح رحمت ما است. همه کمالات که اسماء آن‌ها هستند، روح کمالات ما است.

این‌ها این‌چنین هستند.

این است معنای «اَشهَدُ انکم» :

«وَ أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُور»

«فما احلی اسمائکم» .

این‌ها روح برای این عالم هستند.

پس خدایی که مگس روح داده است، به خنفسا روح داده است، به پشه به آن کوچکی روح مدبر داده است، به این کون کبیر هم روح مدبر داده است، روح مدبر این کیان کبیر وجود مادی، وجود مُلکی حجت خدا است. کدبانوی این عالم و کدخدای این عالم حجت خدا است.

تا پیغمبر اسلام بود، پیغمبر بود، بعد از پیغمبر چنین کدبانویی در این عالم باید باشد و الا از هم می‌پاچد. این را شیعه می‌گوید. این از مختصات مذهب شیعه است. آن‌وقت معین هم شده است، کدبانوی اول علی است، کدبانوی دوم امام حسن است، کدبانوی سوم امام حسین است. منافات هم ندارد که این کدبانو روی ماموریت‌های الهیه او را کتک بزنند، فحش هم بدهند، در خانه او را بنشانند، حبس هم بکنند. این‌ها منافات با این مقامش ندارد.

ان‌شاءالله خواهم گفت در زمانی‌که بخواهم مقام جمع الجمعی این‌ها را بیان کنم که وحدت آن‌ها در کثرت و کثرت آن‌ها در وحدت است، ربوبیت آن‌ها در عبودیت و عبودیت آن‌ها در ربوبیت است.

منافات ندارد که موسی بن جعفر8 در زندان هارون باشد، او را کتک هم بزنند.

روزها آن لامذهب‌ها حضرت را کتک هم می‌زدند. «المعذب فی قعر السجون» . در زندان که بود او را عذاب می‌کردند، او را آرام نمی‌گذاشتند. مخصوصا «سندی بن شاهک مجوسی». منافات ندارد که پایش در زنجیر و در زندان و آن مجوسی حضرت را اذیت کند و در عین حال بیاید و «صالح بن واقد طبری» را هم خلاص کند.

«صالح بن واقد طبری» یکی از شیعیان و اصحاب موسی بن جعفر8 بود.

یک روزی حضرت موسی بن جعفر8 او را خوستند، اهل طبرستان یعنی مازندران است. مازندران را طبرستان می‌گویند، زیرا که مردم آن‌جا سر و کار با تبر داشتند، تبر هیزم‌شکنی، به عکس زاهدان و شرق ایران، که سبزی برای خوردن هم پیدا نمی‌شود، آب شیرین برای شستن رو هم کم پیدا می‌شود، در مازندران کوه‌های آن هم یک‌پارچه درخت سبز است، اصلا زمین و آسمان آن همه گلستان است چمنستان است. کوه‌ها مملو از درختان سبز است. کار مازندرانی‌ها این بود که این درخت‌ها را بکنند و زغال کنند و بفروشند، یا تخته کنند و به این‌طرف و آن‌طرف روانه کنند و بفروشند. شکستن آن درخت‌ها با تبر است، لهذا آن‌جا را طبرستان نامیدند.

«صالح بن واقد طبری» اهل مازندارن است، از خواص شیعیان است. یک روزی حضرت موسی بن جعفر8 او را خوستند و فرمودند: هارون تو را می‌طلبد و خصویات من را از تو درخواست می‌کند، خلاصه تو را به استنطاق می‌کشند تا از تو مطالبی بپرسند، اگر تو را طلبید تو اظهار ناآگاهی بکن. اصلا بگو موسی بن جعفر8 را نمی‌شناسم. دروغ هم نگفته است، زیرا موسی بن جعفر8 و ائمه: را کسی نمی‌تواند بشناسد، شناسایی آن‌ها برای خودشان است.

چشم.

هارون «صالح بن واقد طبری» را طلبید. پرسید موسی بن جعفر8 کجا است؟ گفت: نمی‌دانم. پرسید: راست بگو چه می‌کند؟ پول از کجا برای او می‌رود؟ گفت: من هیچ اطلاعی ندارم. خود اعلاحضرت بیشتر اطلاع دارند. پدر تو را در می‌آورم، راست بگو. گفت: همین است که عرض کردم.

گفت: او را به زندان بیاندازید تا وقتی‌که بروز بدهد.

او را به زندان انداختند. چندین شب گذشت.

زندان هم بد جایی است، خدا نصیب دشمنان دین کند. خیلی بد آب و هوایی است، خوراکی حسابی آن‌جا پیدا نمی‌شود.

او را به زندان انداختند و خیلی هم به او سخت گذشت.

شب دهم بود که یک‌مرتبه تکان خورد که ما در راه این بزرگوار این‌طور شدیم، تا توجه کرد یک‌مرتبه دید که در زندان باز شد.

یا «صالح بن واقد»، بلند شو.

دید حضرت موسی بن جعفر8 است.

از جا بلند شد.

حضرت فرمود: تو را به زندان انداختند؟

گفت: بله.

حضرت فرمود: بلند شو برویم.

گفت: آقا این زندان‌بان‌ها هستند.

آن زمان که چراغ برق و چراغ توری نبوده است، هیزم را دم در زندان آتش می‌زدند که روشن باشد و زندانی‌ها فرار نکنند. زندان‌بان‌ها هم پاس می‌دادند.

حضرت دست او را گرفتند و بیرون آوردند. هیچ‌کدام آن‌ها هم ندیدند.

در این مورد من حرف‌هایی دارم که در مورد امام زمان ان‌شاءالله الرحمن به شما می‌گویم که از نظر قواعد جسمی و مادی و از نظر قواعد ماوراء ماده، هر دو نوع آن می‌شود که بدن از چشم حضار پنهان شود.

حضرت دست او را گرفت و آورد و از زندان بیرون برد.

فرمود: به مازندران برو.

گفت: می‌ترسم دنبالم بیایند و من را بگیرند و جرم من بدتر شود.

فرمود: از فکر او بردیم که مادام العمر به یاد تو نیافتد.

این‌ها مقاماتی دارد، ان‌شاءالله مفصل با یاری خود خدا بیان خواهم کرد که تداخل مقامات نشود.

گهی بر طارم اعلا شینم گهی تا پشت پای خود نبینم

این‌ها در هر لحظه دارای مقامات هستند، تجلی به مقام جسمی ملکی که می‌کنند، در زندان می‌برند و کتک می‌زنند و فحش می‌دهند، در همان لحظه تجلی به مقام ملکوتی خود می‌کنند، «صالح بن واقد» را از زندان خلاص می‌کنند.

آن فرد دیگر طالقانی را از داخل جزیره خلاص می‌کنند.

این‌طوری است.

برگردم و خلاصه کنم:

این عالم روح مدبر می‌خواهد، خدایی که به پشه روح مدبر داده است، به این عالم هم باید بدهد، حکمت اقتضا نمی‌کند که حمارقبان و مگس روح مدبر داشته باشد و این کیان کبیر و این عالم بزرگ نداشته باشد!

دارد. و همان روح مدبر کدخدا است به اصطلاح حکمای پهلوی است، کلمه قدسیه الهیه است به اصطلاح عرفا و اشراقیین، عقال فعال است به اصطلاح حکمای مشایی.

به حکم براهین عقل وجود چنین روحی برای این کون کبیر لازم است، شیعه هم همین مطلب عقلی را می‌گوید.

خدایا به حق پیغمبر همه ما را صراط مستقیم علم و معرفت، خودت رهبری بفرما.

ما فقیران که بی‌سر و پائیم

برای فضلا می‌گویم: بی‌سر و پا یعنی از آن‌طرف اول نداریم و از این‌طرف هم آخر نداریم. به اولیت خدا است اولیت ما، و به ابدیت خدا است ابدیت ما. معنای سر و ته نداریم این است.

ما فقیران که بی‌سر و پائیم کارفرمای چرخ مینائیم

لا و الا است ورد صوفی ما		ما از آن سوی لا و الا هستیم

چرخ با ما ستیزه نتواند		کو به زیر است و ما به بالا هستیم

«بهم تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن»

آن‌وقت شیعه می‌گوید: امروز کدخدا و کدبانو و روح این پیکر بزرگ وجود مسعود حضرت مهدی7، پسر امام حسن عسکری7 است، و دیگر بنا شد که دنباله این مطلب را روزها یک قدری بگویم و در این باب مطالبی به عرض شما برسانم.

خدایا به حق ذات مقدست به زودی ظاهرش بفرما.